

فصل هشتم

توطئه ی کرنسکی

کنفرانس مسکو به موقعیت حکومت آسیب جدی وارد آورد، چون به قول درست میلی یوکوف این کنفرانس نشان داد که، "کشور به دو اردو تقسیم شده بود که مابین آن دو اردو هیچ گونه آشتی یا توافق اساسی نمی توانست وجود داشته باشد." این کنفرانس روحیه ی بورژوازی را تقویت کرد و بی صبری او را شدت بخشید. از سوی دیگر، کنفرانس مسکو جهش تازه ای به جنبش توده ها داد. اعتصاب مسکو سرآغاز دوره ای شد که در آن دوره کارگران و سربازان با شتابی روزافزون به سوی چپ گرویدند. از آن پس، بلشویک ها به طرزی تسخیرناپذیر رو به رشد نهادند. اینک فقط سوسیال رولوسیونرهای چپ، و تا حدی نیز منشویک های چپ، در میان توده ها هنوز پایگاهی برای خویشتن داشتند. سازمان منشویک ها در پتروگراد با حذف تزرتلی از فهرست نامزدهای انتخاباتی برای دومای شهر، حرکت خود را به سمت چپ اعلام کرد. در روز شانزدهم اوت، سوسیال رولوسیونرها در کنفرانس خود در پتروگراد با ۲۲ رأی موافق در برابر ۱ رأی مخالف خواستار انحلال اتحادیه ی افسران در ستاد فرماندهی، و نیز خواستار برخی اقدامات قاطع دیگر بر علیه

ضدانقلاب شدند. در روز هجدهم اوت، شورای پتروگراد به رغم اعتراض چیدزه، رئیس شورا، مسأله ی الغاء مجازات مرگ را در دستور روز قرار داد. پیش از رأی گیری، تزرتلی با لحنی حاکی از مبارزه جوئی پرسید: "اگر به دنبال قطع نامه ی شما مجازات مرگ الغاء نشود، آیا آن گاه مردم را به خیابان خواهید آورد و خواستار سرنگونی حکومت خواهید شد؟" بلشویک ها در پاسخ فریاد کشیدند: "بله، بله، ما مردم را به خیابان ها می آوریم، و با تمام قوا در سرنگونی حکومت خواهیم کوشید." تزرتلی گفت: "این روزها خوب سربلند کرده اید." بلشویک ها هم راه با توده ها سربلند کرده بودند. سازش کاران هم زمان با سربلندی توده ها سرافکنده شده بودند. لایحه ی الغاء مجازات مرگ به اتفاق آراء- در حدود ۹۰۰ رأی- و فقط در برابر ۴ رأی مخالف به تصویب رسید. این چهار تن عبارت بودند از: تزرتلی، چیدزه، دان و لیبر! چهار روز بعد در جلسه ی مشترک منشویک ها با گروه های هوادارانشان، یعنی در همان جلسه ای که پیرامون مسائل بنیادی قطع نامه ی تزرتلی در مقابل قطع نامه ی مارتوف به تصویب رسیده بود، لایحه ی الغاء فوری مجازات مرگ بدون مباحثه تصویب شد. تزرتلی چون دیگر نمی توانست در مقابل این فشار مقاومت بورزد، سکوت اختیار کرد.

در این میان حوادث جبهه پوسته ی این جو متراکم سیاسی را پاره کردند. در روز نوزدهم اوت، آلمان ها خط نیروهای روس را در نزدیکی ایکسکول درهم شکستند. در روز بیست و یکم، ریگا را اشغال کردند. تحقق پیش بینی کورنیلوف گویی با توافق قبلی به علامتی برای شروع حمله ی سیاسی بورژوازی تبدیل شد. مطبوعات حملات خود را بر علیه "کارگرانی که کار نمی کنند" و "سربازانی که نمی جنگند" ده برابر کردند. اینک همه ی

مسئولیت‌ها را به گردن انقلاب انداختند: انقلاب ریگا را تسلیم کرده بود؛ و آماده می‌شد تا پتروگراد را هم تسلیم کند. بهتان زنی به ارتش- که درست به اندازه ی دو ماه و نیم پیش لجام گسیخته شده بود- اینک از هیچ توجیهی بهره نداشت. در ماه ژوئن، سربازها از دست زدن به تهاجم عملاً تن زده بودند: آن‌ها نمی‌خواستند جبهه را برهم بزنند، نمی‌خواستند حالت انفعالی آلمان‌ها را بشکنند و نمی‌خواستند جنگ را از سر بگیرند. اما در مورد ریگا، دشمن خود حمله را شروع کرد، و این بار سربازها رفتار کاملاً متفاوتی از خود نشان دادند. به علاوه، آن بخش از ارتش دوازدهم که در میانش تبلیغات بیشتری صورت گرفته بود، به مراتب کمتر از سایر بخش‌ها دچار ترس شد.

ژنرال پارسکی، فرمانده ی ارتش دوازدهم، لاف می‌زد، و پربیراه هم نمی‌گفت، که این عقب‌نشینی "در آرایش‌های منظم و نمونه" صورت گرفته بود و با عقب‌نشینی از گالیسی و پروس شرقی زمین تا آسمان تفاوت داشت. کمیسر ویتینسکی در این خصوص گزارش داده بود: "نیروهای ما وظایف محوله را در منطقه ی شکست جبهه بی‌کم و کاست و با شرافت تمام انجام داده‌اند، اما آنان در وضعی نیستند که بتوانند در برابر حمله ی دشمن مدت درازی تاب بیاورند. در حال حاضر آنان به آرامی عقب‌نشینی می‌کنند، هر بار فقط یک قدم، و متحمل تلفات سنگین می‌شوند. من لازم می‌دانم که به ذکر رشادت خارق‌العاده ی تیراندازان لتوانی بپردازم. باقی‌مانده ی این تیراندازان را، به رغم خستگی مفرطشان، بار دیگر روانه ی نبرد کرده‌ایم..." گزارش کوچین منشیویک، رئیس کمیته ی ارتش، از این هم پُرشورتر بود: "روحیه ی سربازها اعجاب‌آور بود. بنا بر گواهی اعضای کمیته و شهادت افسرها، تا به آن دم چنین رشادتی از سربازها دیده نشده بود." نماینده ی دیگری از همین

ارتش چند روز بعد در جلسه ی دفتر کمیته ی اجرایی گزارش داد که: "یک تیپ لتوانی، کمابیش تماماً متشکل از بلشویک ها، در رأس مهاجمان قرار گرفته بود... این تیپ به مجرد دریافت فرمان حمله، با پرچم های سرخ و با آهنگ موسیقی پیشروی را شروع کرد و با شهادت خارق العاده ای به جنگ پرداخت." استانکویچ هم چندی بعد گزارشی به همین مضمون، گرچه اندکی معتدل تر، تهیه کرد: "حتی در ستاد فرمان دهی هم که بیشتر افرادش در سرزنش سربازها شهرتی به سزا داشتند، هیچ کس ننوانست ولو یک مورد سرپیچی از نه تنها فرمان های تهاجمی، بلکه از هرگونه فرمانی، به من نشان دهد." نیروهای تفنگ دار هم، چنان که از اسناد رسمی پیداست، با تهوری چشم گیر در مونسوند پیاده شدند. یکی از عواملی که در تعیین حالت روحی سربازها، به ویژه تیراندازان لتوانی و ملوانان بالتیک، نقش قاطع ایفاء کردند، آن بود که این بار مسأله بر سر دفاع مستقیم از دو کانون انقلاب، یعنی ریگا و پتروگراد، دور می زد. بلشویک ها همیشه گفته بودند که: "فرو کردن سرنیزه ها در زمین، مسأله ی جنگ را حل نمی کند،" که مبارزه برای صلح از مبارزه برای کسب قدرت، و برای انقلابی دیگر، تفکیک ناپذیر است، و اکنون نیروهای آگاه ارتش معنای این حرف ها را می فهمیدند.

حتی اگر برخی از کمیسرها، از ترس حمله ی ژنرال ها، در توصیف ایستادگی ارتش به راه اغراق رفته باشند، باز این حقیقت باقی است که سربازها و ملوان ها به فرمان های نظامی گردن می نهادند و در این راه جان می سپردند. بیش از این کاری از دستشان بر نمی آمد. با همه ی این احوال، ارتش اساساً قادر به تدافع نبود. گرچه ممکن است باور نکردنی به نظر آید، ارتش دوازدهم برای دفاع ابداً آمادگی نداشت. این ارتش از همه حیث دچار

کمبود بود: از حیث افراد، اسلحه، سروسات نظامی و ماسک های ضدگاز. وضع اسف ناک وسایل ارتباطی در توصیف نمی گنجید. حمله ها به تعویق انداخته می شدند چون برای تفنگ های روسی فشنگ ژاپنی توزیع شده بود. حال آن که این قسمت از جبهه از قسمت های فرعی به شمار نمی رفت. اهمیت از کف رفتن ریگا از نظر فرمان دهی عالی ارتش پنهان نبود. پس وضع شدیداً اسف بار نیروهای تدافعی و سروسات ارتش دوازدهم را چگونه می توان توضیح داد؟ استانکویچ می نویسد: "بلشویک ها شایع کرده بودند که: این شهر تعمداً به آلمان ها تسلیم شده است، چون افسرها می خواستند که خود را از شر این لانه و آشیانه ی بلشویزم خلاص کنند. طبیعی است که ارتش این گونه شایعات را باور می کرد، به خصوص آن که سربازها می دانستند هیچ گونه تدافع یا مقاومت اساسی در ریگا صورت نگرفته است." حقیقت آن است که از همان دسامبر ۱۹۱۶، ژنرال روژکی و بروسیلوف شکوه کرده بودند که ریگا "مادر مصیبت های جبهه ی شمال است،" که ریگا "لانه ی تبلیغاتی" است که نمی توان با توسل به مجازات اعدام ریشه شان را خشکاند. شکی نیست که بسیاری از ژنرال های جبهه ی شمال در نهران آرزو داشتند که کارگران و سربازان ریگا را به مکتب آموزنده ی اشغال نظامی آلمان ها بسپارند. البته هیچ کس گمان نمی کرد که فرمانده ی کل قوا فرمان تسلیم ریگا را صادر کرده باشد. اما همه ی فرماندهان متن سخن رانی کورنیلوف و متن مصاحبه ی لوکومسکی، رئیس ستاد کورنیلوف را خوانده بودند. از این رو صدور فرمان دیگر هیچ لزومی نداشت. ژنرال کلمپوفسکی، فرمانده ی کل جبهه ی شمال، به حلقه ی درونی توطئه گران تعلق داشت، و به این دلیل تسلیم ریگا را، به عنوان علامتی برای شروع حرکت برای نجات کشور،

انتظار می کشید. به علاوه، این ژنرال های روس حتی در شرایط عادی تسلیم و عقب نشینی را مرجح می دانستند. در این مورد خاص، چون از قبل به وسیله ی ستاد فرمان دهی از قید مسئولیت آزاد شده بودند، و منافع سیاسی شان هم ایشان را به سمت جاده ی شکست طلبی سوق می داد، برای دفاع از ریگا اندک کوششی نکردند. این که آیا فلان یا بهمان ژنرال علاوه بر خراب کاری منفعلانه در امر دفاع دست به تخریب فعالانه ای هم زد یا خیر، مسأله ای است فرعی و فهمش اساساً بسیار دشوار است. با این حال ساده لوحانه است که تصور کنیم ژنرال ها در مواردی که می دانستند خیانت هایشان بی مجازات می ماند، از کمک به سرنوشت خودداری کردند.

جان رید، روزنامه نگار آمریکائی، که راه و رسم دیدن و شنیدن را می دانست، و کتابی فنناپذیر مرکب از یک رشته یادداشت های روزانه پیرامون روزهای انقلاب اکتبر از خود به جا گذارده است، بی آن که تردید به خرج دهد گواهی داده است که بخش عظیمی از طبقات متمکن روس پیروزی آلمان ها را به پیروزی انقلاب ترجیح می دادند، و از ذکر صریح این نکته هم ابا نداشتند. رید در میان نمونه هائی که ارائه می دهد، می گوید: "یک روز عصر را در خانه ی یک بازرگان مسکونی سپری کردم. ضمن صرف چای از یازده نفری که سر میز حضور داشتند پرسیدیم که آیا ویلهلم را به بلشویک ها ترجیح می دهند یا خیر. رأی گیری ده به یک به نفع ویلهلم تمام شد." همین نویسنده در جبهه ی شمال هم با افسرها به گفت و گو نشست و دریافت که افسرها "شکست نظامی را به کار با کمیته های سربازان صریحاً ترجیح می دادند."

در توجیه اتهامات سیاسی بلشویک ها- و نه فقط آنان- به فرماندهان ارتش همین بس که تسلیم ریگا در نقشه های توطئه گران می گنجید و در تقویم توطئه ی آنان جای معینی را اشغال می کرد. این نکته از لایه لای سطور سخن رانی کورنیلوف در مسکو به وضوح مستفاد می شد. حوادث بعدی نیز این جنبه از قضیه را روشن تر کردند. اما از همه ی این ها گذشته شهادت بی واسطه ای هم در اختیار داریم که در این مورد خاص از برکت شخصیت شاهد از اعباری خلل ناپذیر بهره مند است. میلی یوکوف در تاریخ انقلاب می نویسد. "کورنیلوف در نطق خود در مسکو ضمن اشاره به لحظه ی معینی اعلام کرد که از آن لحظه ی معین به بعد، حاضر نخواهد بود اقدامات قاطع خود را برای نجات کشور از ویرانی و نجات ارتش از سقوط به عهده ی تعویق بیندازد. این لحظه ی معین همانا عبارت بود از سقوط ریگا که کورنیلوف پیش بینی اش را هم کرده بود. کورنیلوف مطمئن بود که این رویداد... سیلی از احساسات میهن پرستانه به راه می اندازد... همان طور که کورنیلوف در روز سیزدهم اوت در جلسه ای در مسکو شخصاً به من گفت، او، یعنی کورنیلوف، نمی خواست این فرصت را از دست بدهد. و لحظه ی منازعه ی آشکار با حکومت کرنسکی را در ذهن خود با چنان دقتی تعیین کرده بود که از پیش می دانست آن منازعه در روز بیست و هفتم اوت در خواهد گرفت." آیا صریح تر از این می شد حرف زد؟ برای آن که کورنیلوف بتواند حمله به پتروگراد را به مورد اجراء بگذارد، لازم بود که ریگا چند روز پیش از تاریخ مقرر تسلیم شود. تقویت مواضع ریگا و اتخاذ تدابیر جدی تدافعی، به منزله ی تخریب نقشه ای می بود که برای کورنیلوف به مراتب

اهمیت بیشتری داشت. اگر پاریس به نماز مسح بی ارز، پس ریگا هم بهای اندکی برای کسب قدرت است.

در طی هفته ای که مابین تسلیم ریگا و شورش کورنیلوف سپری شد، ستاد فرمان دهی به منبع مرکزی افترا به ارتش تبدیل شد. اطلاعیه هائی که از طرف ستاد فرمان دهی در مطبوعات روسیه به چاپ می رسیدند، فوراً در مطبوعات دول متفق منعکس می شدند. روزنامه های میهن پرست روس هم به نوبه ی خود کنایه ها و ناسزاهای تایمز، لوتان و لوماتن را خطاب به ارتش روسیه با اشتیاق فراوان نقل می کردند. سربازها در جبهه از فرط خشم و رنجش و انزجار به خود می لرزیدند. احساسات کمیسرها و کمیته ها، حتی کمیسرها و کمیته های سازش کار و میهن پرست سخت جریحه دار شده بود. سیل اعتراض از همه سو جاری بود. نامه های اعتراض آمیز کمیته ی اجرائی جبهه ی رومانی، حوزه ی نظامی اودسا و ناوگان دریای سیاه- که به اختصار رومچرود خوانده می شد- به ویژه گزنده و شدیدالحن بودند. این سه سازمان هرسه از کمیته ی اجرائی خواسته بودند که "شرافت و شجاعت بی شانیه ی سربازهائی را که در راه دفاع از روسیه ی انقلابی هر روز هزار هزار در نبردهای خونین جان می سپارند، به گوش سراسر روسیه برساند..." رهبران سازش کار بر اثر اعتراض رده های پائین از حالت انفعالی خود خارج شدند. *ایزوستیا* خطاب به همدستان سیاسی خود نوشت: "چنین به نظر می رسد که روزنامه های بورژوا از چسباندن هیچ لجنی به دامن ارتش انقلابی ابا ندازند." اما همه ی این حرف ها بیهوده بود. افتراء به ارتش جزء ضروری توطئه ای بود که مرکزش در ستاد فرمان دهی قرار داشت.

بلافاصله پس از تسلیم ریگا، کورنیلوف به وسیله ی تلگرافی دستور داد که چند تن از سربازها را در بین راه تیرباران کنند تا دیگران عبرت بگیرند. کمیسر ویتینسکی و ژنرال پارسکی پاسخ دادند که به عقیده ی آنان رفتار سربازها مستوجب چنین مجازات هائی نیست. کورنیلوف هم در یکی از جلسات نمایندگان کمیته ها در ستاد فرمان دهی غضب ناک اعلام کرد که کمیسر ویتینسکی و ژنرال پارسکی را به جرم ارسال گزارش های نادرست پیرامون اوضاع جبهه- یا به عبارت دیگر، به قول استانگویچ: "به جرم نینداختن گناه به گردن سربازان."- در دادگاه نظامی محاکمه خواهد کرد. برای کامل شدن تصویر لازم است اضافه کنیم که کورنیلوف در همان روز به ستادهای ارتش دستور داد که فهرست اسامی افسرهای بلشویک را به کمیته ی مرزی اتحادیه ی افسران- یعنی همان سازمان ضدانقلابی ای که ریاست اش را نوفوسیلتسوف کادت سرکرده ی توطئه گران برعهده داشت- ارسال دارند. چنین بود ماهیت این فرمانده ی کل قوا، این "نخستین سرباز انقلاب!"

ایزوستیا که تصمیم گرفته بود گوشه ی کوچکی از پرده را بالا بزند، چنین نوشت: "دارودسته ی مرموزی که با محافل فرمان دهی عالی ارتش روابط فوق العاده نزدیکی دارد، سرگرم تحریکات مشنومی است..." مقصود از "دارودسته ی مرموز" همان کورنیلوف و دستیارانش بودند. آذرخش های سوزان جنگ قریب الوقوع داخلی نه فقط بر اعمال امروز که بر اعمال دیروز هم رفته رفته پرتو تازه ای می افکندند. سازش کاران برای صیانت از نفس خود شروع کردند به پرده برداری از فعالیت عای مشکوک فرماندهان ستاد در طی تهاجم ماه ژونن، روز به روز جزئیات بیشتری از افترهای مؤذیانته ی

ستادهای لشگرها و هنگ ها در مطبوعات به چاپ می رسید. *ایزوستیا* در این خصوص چنین نوشت: "روسیه حق دارد بخواهد که حقایق مربوط به عقب نشینی ماه ژوئیه تماماً در برابرش عریان شوند." سربازها و ملوان ها و کارگرها- به خصوص آن هائی که به جرم فاجعه سازی در جبهه هنوز زندان ها را پر نگاه می داشتند- کلمات *ایزوستیا* را با اشتیاق تمام می خواندند. دو روز بعد، *ایزوستیا* ناچار شد به نحو صریح تری اعلام کند که: "ستاد فرمان دهی با اطلاعیه های خود بازی سیاسی خاصی را بر علیه حکومت موقت و بر ضد دموکراسی انقلابی آغاز کرده است." در این سطور حکومت هم چون قربانی بی گناه دسائیس ستاد فرمان دهی تصویر شده است، اما ظاهراً حکومت برای تأدیب ژنرال ها از امکانات فراوان برخوردار بود. اگر حکومت این امکانات را به کار نگرفت، دلیلش آن بود که نمی خواست چنین کاری بکند.

در نامه ای که ذکرش قبلاً گذشت، رو مچرود ضمن اعتراض به طعنه های خانانه ی ستاد فرمان دهی به سربازان، با خشمی شدید به این واقعیت اشاره کرده بود که "اطلاعیه های ستاد فرماندهی... در عین حال که بر رشادت افسران انگشت تأکید می گذارد، تعمداً سرسپردگی سربازان را به امر دفاع از انقلاب ناچیز وانمود می کند." اعتراضیه ی رومچرد در روزنامه های روز بیست و دوم اوت انتشار یافت، و روز بعد فرمان ویژه ای از طرف کرنسکی در مطبوعات به چاپ رسید که به تجلیل از افسرهائی اختصاص داشت که "از نخستین روزهای انقلاب ناچار بوده اند تخفیف روزافزون حقوق خود را تحمل کنند،" و دائماً آماج اهانت های نا به جای توده ی سربازهائی قرار گرفته اند که "بزدلی خود را در زیر شعارهای خیال پردازانه پنهان می کنند." در همان

ایامی که نزدیک ترین دستیاران کرنسکی، یعنی استانکویچ و ویتینسکی و دیگران، بر علیه آزار و اذاع سربازها زبان به اعتراض گشوده بودند، کرنسکی پا به میان نهاد و با صدور فرمان تحریک آمیزی به نام وزیر جنگ و رئیس حکومت، مسأله را حادثر کرد. کرنسکی بعداً تصدیق کرد که از همان اواخر ماه ژوئیه "اطلاعات دقیقی" پیرامون توطئه ی افسرهای که بر گرد ستاد فرمان دهی جمع شده بودند، در دست داشت. به گفته ی خود کرنسکی: "کمیتة ی مرکزی اتحادیه ی افسرها توطئه گران فعالی را از میان صفوف خود به کار گماشت، و قرار بر این بود که اعضای این اتحادیه در نقاط مختلف مجری این توطئه باشند. اینان به اقدامات قانونی اتحادیه لحن لازم را بخشیدند." این نکته کاملاً صحیح است. فقط لازم است اضافه کنیم که "لحن لازم" عبارت بود از لحن افتراء بر علیه ارتش و کمیتة ها و انقلاب- یعنی همان لحنی که در فرمان بیست و سوم اوت کرنسکی مستتر بود.

این معما را چگونه حل کنیم؟ درست است که بی شک کرنسکی هیچ گونه سیاست یک دست و سنجیده ای نداشت. اما او می باید عقل خود را از دست داده باشد تا با علم به توطئه ی افسرها، گردن خود را زیر تیغ توطئه گران بگذارد و در عین حال آنان را در تلبیس و ریاکاری یاری بدهد. توضیح رفتار کرنسکی، که در بادی امر غیرقابل فهم به نظر می رسد، در حقیقت امر بسیار ساده است: او در آن ایام خود شریک توطئه بر علیه رژیم سرگشته ی انقلاب فوریه بود.

وقتی نوبت به افشاگری رسید، کرنسکی شخصاً گواهی داد که محافل قزاق، افسرها، و سیاستمدارهای بورژوا چندین بار به او پیشنهاد کرده بودند که رأساً دیکتاتور کشور بشود. "اما این پیشنهادها بر شوره زار پاشیده شدند..."

موقعیت کرنسکی، دست کم در آن ایام، چنان بود که رهبران ضدانقلاب می توانستند بی آن که خود را به مخاطره بیفکنند پیرامون کودتا با او تبادل نظر کنند. بنا به گفته ی دنیکین: "نخستین گفت و گوها درباره ی دیکتاتوری، که در بدو امر در لفافه صورت می گرفتند،" در اوایل ماه ژوئن، یعنی مقارن با تدارکات مقدماتی تهاجم، شروع شدند. کرنسکی اغلب در این گفت و گوها شرکت می جست، و در این موارد همه، به ویژه شخص کرنسکی، فرض را بر این می گذاشتند که کرنسکی در مرکز دیکتاتوری قرار خواهد گرفت. سوخانوف درباره ی کرنسکی به درستی می گوید: "او کورنیلوفیست بود. منتها به شرطی که خود در رأس کورنیلوفیست ها بایستد." در طی شکست تهاجم، کرنسکی بیش از آن چه از عهده اش بر می آمد به کورنیلوف و سایر ژنرال ها و وعده و وعید داد. ژنرال لوکومسکی روایت می کند که: "کرنسکی در خلال سفرهایش در امتداد جبهه، اغلب به خود دل و جرئت می داد و درباره ی ایجاد یک قدرت مستحکم، تشکیل مرکزیتی برای فرماندهی، و یا تحویل قدرت به یک دیکتاتور، با همراهان خود بحث می کرد." کرنسکی به حکم ماهیت خویش همیشه در این گفت و گوها گنگ و دو پهلو و خام حرف می زد. از سوی دیگر، ژنرال ها به دقت نظامی تمایل بیشتری داشتند.

مشارکت های تصادفی کرنسکی در گفت و گوهای ژنرال ها، جنبه ی قانونی خاصی به طرح دیکتاتوری نظامی می داد. ناگفته نماند که در آن ایام همه برای آن که در برابر انقلاب خفه نشده شرط احتیاط را به جا آورده باشند، از دیکتاتوری نظامی به عنوان "مرکزیت فرماندهی" نام می بردند. مشکل بتوان گفت که یادآوری های تاریخی پیرامون حکومت فرانسه ی پس از ترمیدور چه نقشی در این میان بازی کرد. اما صرف نظر از پنهان کاری های صرفاً لفظی،

مرکزیت فرمان دهی در وهله ی نخست این امتیاز را داشت که جاه طلبی های شخصی را مهار می کرد. در مرکزیت فرمان دهی نه تنها کرنسکی و کورنیلوف بلکه ساوینکوف و حتی فیلونکو- و عموماً به قول خود نامزدها همه ی افراد "آهنین اراده"- برای خود جاه و مقامی می داشتند. شکی نیست که هر یک از این افراد در ذهن خود امیدوار بودند که بعداً از دیکتاتوری جمعی به دیکتاتوری فردی برسند.

از این رو کرنسکی برای معامله ی توطئه گرانه با ستاد فرماندهی، احتیاجی به تغییر ناگهانی مسیر خود نداشت: فقط کافی بود که همان مسیر سابق را گسترش و ادامه دهد. به علاوه، او چنین می پنداشت که می تواند به توطئه ی ژنرال ها جهت مناسبی بدهد، و این توطئه را نه فقط بر سر بلشویک ها که تا حدی نیز بر سر متحدان و قیم های ملال آور خود، یعنی سازش کاران، فرود بیاورد. کرنسکی طوری عمل می کرد که بدون لو دادن توطئه گران، آن ها را بترساند و وجودشان را در طرح خود به کار بگیرد او در این راه تا نقطه ای پیش رفت که فراتر از آن نقطه رئیس حکومت به یک توطئه گر غیرقانونی تبدیل می شد. تروتسکی در اوایل ماه سپتامبر نوشت: "کرنسکی به فشار جانانه ای از سوی اردوی راست، گروه های سرمایه دار، سفارتخانه های دول متفق، و به ویژه از سوی ستاد فرماندهی، احتیاج داشت تا دستش کاملاً باز شود. کرنسکی می خواست از شورش ژنرال ها برای تحکیم دیکتاتوری خود استفاده کند."

با تشکیل کنفرانس دولتی لحظه ی حساس فرا رسید. کرنسکی هم راه با امکانات نامحدود موهوم، احساس حقارت آمیزی از شکست شخصی خویش را هم از مسکو به خانه برد. کرنسکی سرانجام تصمیم گرفت که شک و

تردیدها را کاملاً به کنار گذارد و به ایشان نشان دهد که چند مرده حلاج است. اما مقصود او از "ایشان" که بود؟ همه کس - اما مخصوصاً بلشویک ها، که بمب اعتصاب عمومی را در زیر تابلوی ملی زیبای او کار گذشته بودند. ضمناً با این تدبیر با لیبرال ها، یعنی با همه ی آن کوچکوف ها و میلی یوکوف هائی که او را جدی نمی گرفتند، حرکات و سکناتش را مسخره می کردند، و قدرت او را فقط سایه ای از قدرت می شمردند. آری با این لیبرال ها هم تصفیّه حساب می کرد. و عاقبت به "آن ها"، یعنی به ناصحان سازش کار، به آن تزرتلی منفور که حتی در کنفرانس دولتی هم دست از اصلاح و هدایت او، یعنی کرنسکی منتخب ملت، بر نمی داشت، گوشمالی بلیغی می داد. کرنسکی تصمیم راسخ و قاطع گرفته بود به تمام جهان نشان دهد که برخلاف طعنه های صریح افسران گارد و قزاق، ابدأً "مجنون" و "معرکه گیر" و "رقاص" نیست، بلکه مرد پولادینی است که دریچه های قلب خود را محکم بسته است و کلیدش را به رغم التماس های زیبای ناشناسی که در لژ تناثر نشسته بود، به قهر اقیانوس افکنده است.

استانکویچ متوجه شده است که کرنسکی در آن ایام "آرزو داشت کلمه ی تازه ای بیابد که پاسخ گوی نگرانی و دهشت کشور باشد. کرنسکی... تصمیم گرفت مجازات های انضباطی را به ارتش باز گرداند؛ چه بسا مهیا بود که اقدامات قاطع دیگری هم به حکومت پیشنهاد کند." استانکویچ فقط تا حد صلاح دید رئیسش از نیات او خبر داشت. در حقیقت امر، طرح های کرنسکی در آن ایام به مراتب از این حد فراتر می رفتند. او تصمیم گرفته بود که با اجرای برنامه ی کورنیلوف زمین را با یک ضربه ی واحد در زیر پای خود او سست کند و بدین سان بورژوازی را به سوی خود بکشانند. کوچکوف

نتوانسته بود سربازها را به تهاجم وادارد؛ او، یعنی کرنسکی، این کار را کرده بود. کورنیلوف نمی توانست به برنامه ی کورنیلوف جامه ی عمل بپوشاند؛ کرنسکی می توانست. درست است که اعتصاب مسکو به او یادآور شده بود که موانعی بر سر راه خویش خواهد داشت، اما روزهای ژونیه به او نشان داده بودند که می توان بر این موانع چیره شد. حال دوباره فقط لازم بود که کار را تا به انتها پیش ببرد، و به دوستان چپ گرای خود اجازه ندهد که از قفا به دامان او بیاویزند. پیش از هر چیز باید پادگان پتروگراد را دگرگون کرد: هنگ های انقلابی را باید با واحدهای "سالمی" عوض کرد که یک چشمشان همیشه به شوراها نباشد. وقت تنگ است و پیرامون این نقشه نمی توان با کمیته ی اجرائی به مشورت پرداخت. و اصولاً این کار چه لزومی دارد؟ مگر نه آن که حکومت مستقل شناخته شده و زیر پرچم استقلال در مسکو تاج گذاری کرده بود؟ درست است که سازش کاران استقلال را فقط به مفهوم صوری آن، و به عنوان وسیله ای برای تسکین لیبرال ها، درک می کردند. اما او، یعنی کرنسکی، صوری را به مادی تبدیل می کند. او بی جهت در مسکو اعلام نکرده بود که نه با راست هم داستان است و نه با چپ، و نیرویش هم در همین جا نهفته بود. حال باید این نکته را در عمل به اثبات برساند!

پس از کنفرانس، خط کرنسکی باز هم از خط کمیته ی اجرائی دورتر شد: سازش کاران از توده ها می ترسیدند، کرنسکی از طبقات دارا. توده های خلق خواستار لغو مجازات اعدام در جبهه بودند؛ کورنیلوف و کادت ها و سفارت خانه های دول متفق اعاده ی مجازات اعدام را در پشت جبهه هم مطالبه می کردند.

در روز نوزدهم اوت، کورنیلوف به رئیس الوزرا تلگراف زد: "من مصراً اعلام می کنم که تبعیت پادگان پتروگراد از فرمان من ضروری است." ستاد فرمان دهی علناً دست به سوی پایتخت دراز کرده بود. در روز بیست و چهارم اوت، کمیته ی اجرائی به خود دل و جرئت داد و علناً از حکومت درخواست کرد که جلو "روش های ضدانقلابی" را بگیرد، و "بی درنگ و با تمام قوا" در تحقق تحولات دموکراتیک بکوشد. این لحن تازگی داشت. کرنسکی اینک ناچار بود یا به برنامه ی دموکراسی قناعت کند، که این کار با همه ی کاستی هایش ممکن بود به انشعاب از لیبرال ها و ژنرال ها منجر شود، و یا برنامه ی کورنیلوف را انتخاب کند، که این شق هم ناگزیر به تعارض با شوراها منتهی می شد. کرنسکی تصمیم گرفت که دست خود را به سوی کورنیلوف و کادت ها و دول متفق دراز کند. او می خواست به هر قیمتی که شده از ستیزه ی آشکار با اردوی راست بپرهیزد.

درست است که در روز بیست و یکم اوت، گراندوک میخائیل الکساندروویچ و گراندوک پاول الکساندروویچ در منازل خود بازداشت شدند، و چند شخص دیگر هم در همان زمان تحت نظر گرفته شدند. اما هیچ یک از این اقدامات جدی نبود، و کرنسکی ناچار شد بازداشت شدگان را فوراً آزاد کند. کرنسکی بعداً پیرامون قضیه ی کورنیلوف گواهی داد که: "ظاهراً ما را آگاهانه به بی راهه کشانده بودند." به این گفته باید افزود: "با هم کاری خود ما." کاملاً روشن است که برای توطئه گره های جدی- یعنی برای تمام نیمه ی راست کنفرانس مسکو- مسأله ی اعاده ی سلطنت به هیچ وجه مطرح نبود، بلکه مسأله بر سر استقرار دیکتاتوری بورژوازی بر مردم دور می زد. کورنیلوف و همدستانش نیز به همین دلیل با رنجش خاطر اتهام توطئه های

"ضدانقلابی" - به معنای سلطنت طلبانه - را رد کردند. ناگفته نماند که بودند صاحب منصبان مخلوع، آجودان ها، ندیمه ها، درباریان صدسیاه، ساحره ها، رهبان ها و رفاصه هانی که این جا و آن جا در سوراخ سنبه ها زیر گوش هم پیچ می کردند. اما از این پیچ ها هیچ آبی نمی توانست گرم شود. پیروزی بورژوازی فقط به صورت دیکتاتوری نظامی می توانست تحقق بیابد. مسأله ی سلطنت فقط در مراحل بعد قابل طرح بود، و تازه آن هم براساس یک ضدانقلاب بورژوائی، نه بر مبنای آرزوی ندیمه های راسپوتین.

در دوره ی مورد بحث، فقط مبارزه ی بورژوازی در زیر پرچم کورنیلوف بر علیه مردم واقعیت داشت و بس. کرنسکی چون به دنبال اتحاد با این اردو می گشت، سخت مایل بود برای مصون نگاه داشتن خود از سوء ظن های اردوی چپ، دست به بازداشت گرانددوک ها بزند. این دغلبازی چنان عیان بود که روزنامه ی بلشویک ها در مسکو در آن ایام چنین نوشت: "بازداشت یک جفت بازیچه ی بی مغز از میان خاندان رومانوف، و آزاد گذاشتن... دارودسته ی نظامی فرماندهان ارتش به ریاست کورنیلوف - این کار جز مردم فریبی معنای دیگری ندارد..." بلشویک ها همه چیز را می دیدند، و به باتگ بلند درباره اش حرف می زدند، لاجرم از این بابت هم مورد نفرت بودند. در آن روزهای حساس، ساوینکوف الهام بخش و راهنمای کرنسکی شده بود. این ماجراجوی توانمند و عیاش انقلابی در مکتب ترور فردی راه و رسم تحقیر توده ها را به خوبی فراگرفته بود. او مردی صاحب قریحه و با اراده بود - منتها این خصائل مانع از آن نشده بود که او تا چندین سال به وسیله ای در دست های آرف، مفتن پُر آوازه، تبدیل شود. این مرد شکاک و وقیح اعتقاد داشت، و اعتقادش هم پُری راه نبود، که حق دارد کرنسکی را خوار بشمرد، و

در همان حال که با دست راست به او سلام می دهد، با دست چپ محترمانه افسار او را به دنبال خود بکشد. ساوینکوف بر کرنسکی خود را به عنوان مرد عمل تحمیل کرد، و بر کورنیلوف به عنوان انقلابی اصیلی که نامی تاریخی نیز به هم راه داشت. میلی یوکوف از قول خود ساوینکوف داستان جالبی از نخستین ملاقات این کمیسر با جناب ژنرال روایت کرده است. در این ملاقات ساوینکوف گفته بود: "ژنرال، من می دانم که اگر شرایطی پیش بیاید که شما ناچار از کشتن من بشوید، مرا خواهید کشت." و پس از مکثی دراز اضافه کرده بود: "اما اگر شرایطی پیش بیاید که من ناچار از کشتن شما بشوم، من هم این کار را خواهم کرد." ساوینکوف به ادبیات علاقه داشت، آثار کورنی و هوگو را خوانده بود، و سبک های فخم را می پسندید. کورنیلوف قصد داشت بدون ملاحظه ی فرمول های کلاسیسیم قلابی و رومانتیسیزم خود را از شر انقلاب خلاص کند، اما جناب ژنرال هم با جذبیه ی "سبک هنری قوی" بیگانه نبود. کلمات تروریست پیشین قاعدتاً باید غریزه ی قهرمان پروری را که در سینه ی عضو سابق صدسیاه نهفته بود، قلقلک خوشایندی داده باشد.

در مقاله ای که مدتی بعد در روزنامه ها به چاپ رسید، و به تشویق، و چه بسا به دست خود ساوینکوف، نوشته شده بود، نقشه های ساوینکوف با وضوح تمام تشریح شده بودند. در این مقاله آمده بود که: "ساوینکوف از همان دوره ی کمیسری خود دریافته بود که حکومت موقت از بیرون کشاندن کشور از آن وضع دشوار عاجز است. و فهمیده بود که نیروهای دیگری را باید وارد کار کرد. اما فقط زیر پرچم حکومت موقت، و به ویژه در لوای کرنسکی، می شد کاری در این جهت انجام داد. کشور نیازمند دیکتاتوری

نظامی ای بود که با پنجه ای آهنین استقرار یافته باشد. ساوینکوف این پنجه ی آهنین را در وجود ژنرال کورنیلوف می دید. "کرنسکی در نقش حجاب "انقلابی"، و کورنیلوف در نقش پنجه ی آهنین. و اما درباره ی نقش شخص ثالث، این مقاله حرفی برای گفتن نداشت. با این حال شکی نیست که ساوینکوف هنگام پامردی مابین فرمانده ی کل قوا و نخست وزیر، اندیشه ی دک کردن هر دو را هم در سر می پروراند. یک بار این اندیشه ی نهان چنان به انکشاف نزدیک شد که کرنسکی، درست در آستانه ی کنفرانس دولتی و به رغم اعتراض کورنیلوف، ساوینکوف را وادار به استعفاء کرد. منتها این استعفاء هم مانند همه ی رویدادهای دیگری که در آن قلمرو رخ می داد، قطعیت نداشت. فیلونکو گواهی می دهد که: "در روز هفدهم اوت، اعلام شد که من و ساوینکوف در مقام های خود ابقاء شده ایم، و رئیس الوزرا هم اصول برنامه ای را، که در گزارش تقدیمی ژنرال کورنیلوف و ساوینکوف و من تشریح شده بود، پذیرفته است." ساوینکوف که در روز هفدهم اوت از کرنسکی "دستور گرفته بود متن قانون اقداماتی را که می باید در پشت جبهه به عمل آیند، فراهم آورد،" به این منظور کمیسیونی به ریاست ژنرال آپوشکین تشکیل داد. کرنسکی گرچه جداً از ساوینکوف می ترسید، مسلماً تصمیم گرفته بود در نقشه ی بزرگ خود از وجود او استفاده کند، و از این رو نه تنها مقام ساوینکوف را در وزرات جنگ ابقاء کرد، بلکه منصب مهمی هم در وزرات نیروی دریائی به او داد. بنا به گفته ی میلی یوکوف، این کار بدان معنی بود که برای حکومت "وقت آن فرارسیده بود که ولو به قیمت کشتادن بلشویک ها به خیابان، دست به اقداماتی قاطع بزند." ساوینکوف در این

خصوصاً "صریحاً اعلام کرد که فقط با دو هنگ به آسانی می توان شورش بلشویک ها را سرکوب کرد و سازمان های بلشویکی را درهم کوبید." هم کرنسکی و هم ساوینکوف به خوبی می دانستند که شوراهای سازش کار، به ویژه پس از کنفرانس مسکو، برنامه ی کورنیلوف را به هیچ عنوان قبول نخواهند کرد. شورای پتروگراد که همین دیروز خواستار لغو مجازات اعدام در جبهه شده بود، یقیناً با نیروئی مضاعف با گسترش مجازات اعدام به پشت جبهه به مخالفت برمی خاست. از این رو، خطر آن بود که رهبری جنبش بر علیه کودتای ساخت کرنسکی، نه به دست بلشویک ها بلکه به دست شوراهای بیفتند. با این حال، این خطر نباید ما را از حرکت باز بدارد، چون مسأله ی نجات کشور مطرح است!

کرنسکی می نویسد: "در روز بیست و دوم اوت، ساوینکوف به دستور من به ستاد فرمان دهی رفت تا، ضمن کارهای دیگر (!) از ژنرال کورنیلوف درخواست کند که او یک سپاه سواره نظام در اختیار حکومت بگذارد." ساوینکوف هم وقتی به نوبه ی خود در برابر افکار عمومی ناچار شد در صدد توجیه اعمال خویش برآید، مأموریت خود را چنین تشریح کرد: "گرفتن یک سپاه سواره نظام از ژنرال کورنیلوف برای برقراری حکومت نظامی در پتروگراد و به منظور دفاع از حکومت موقت در برابر هرگونه سوءقصد، و به ویژه (!) سوءقصد بلشویک ها... چون بر طبق اطلاعاتی که از اداره ی ضدجاسوسی یک کشور خارجی واصل شده بود، بلشویک ها در رابطه با یورش آلمان ها و شورشی در فنلاند باز تدارک حمله ی دیگری را می دیدند..." اطلاعات موهوم آن اداره ی ضدجاسوسی صرفاً حجابی بود برای پوشاندن این واقعیت که حکومت، به قول میلی یوکوف، خطر "کشاندن

بلشویک ها به خیابان " را تقبل کرده بود. بدطن معنا که حکومت آماده بود بلشویک ها را تحریک به شورش کند. و چون انتشار فرمان برقراری حکومت نظامی برای آخرین روزهای ماه اوت در نظر گرفته شده بود، ساوینکوف شورش پیش بینی شده را در همان تاریخ گنجانده.

در روز بیست و پنجم ماه اوت، پروتاریائی، ارگان حزب بلشویک بدون آن که هیچ گونه انگیزه ی خارجی در میان باشد، توقیف شد. کارگر، که به جای پروتاریائی انتشار می یافت، اعلام کرد که سلف او "یک روز پس از آن که در رابطه با شکست جبهه ی ریگا کارگران و سربازان را به خویشتن داری و آرامش دعوت کرده بود، توقیف شد. چه دستی به دقت مواظب است که کارگران نفهمند حزب آنان را از واکنش در برابر تحریکات بر حذر می دارد؟" این پرسش بسیار به جا بود. سرنوشت مطبوعات بلشویک به دست ساوینکوف افتاده بود. توقیف آن روزنامه برای ساوینکوف دو امتیاز دربر داشت: اولاً توده ها را آشفته می ساخت، و دوماً مانع از آن می شد که حزب توده ها را در مقابل تحریکاتی که، این بار از طرف مقامات عالی رتبه ی حکومت صادر می شدند، محفوظ نگاه بدارد.

بر طبق صورت جلسه های ستاد فرمان دهی- که احتمالاً اندکی حک و اصلاح شده بودند، اما به طور کلی با ماهیت اوضاع و اشخاص ذینفع مو به مو تطبیق می کردند- ساوینکوف به کورنیلوف اطلاع داده بود: "لاور گنورگیویچ، خواسته های شما ظرف چند روز آینده اجابت خواهند شد. اما حکومت بیم ناک است که در رابطه با این امر، پیچیدگی های خطیری در پتروگراد پیش بیایند... انتشار خواسته های شما علامتی خواهد بود برای بیرون آمدن بلشویک ها... معلوم نیست که شوراها در برابر قانون جدید چه

موضعی بگیرند. شوراها هم ممکن است با حکومت به مخالفت برخیزند... به این دلیل از شما تقاضا می‌کنم دستور دهید که در اواخر اوت سپاه سوم سواره نظام به پتروگراد اعزام شود و در اختیار حکومت موقت قرار بگیرد. در صورتی که اعضای شوراها هم راه با بلشویک‌ها بیرون بیایند، ناچار خواهیم بود در برابر آن‌ها هم دست به عمل بزنیم." سپس فرستاده ی کرنسکی اضافه کرده بود که این عمل ناگزیر باید قاطع و بی‌رحمانه باشد و کورنیلوف پاسخ داده بود که او "نوع دیگری از عمل نمی‌شناسد." بعداً، چون ساوینکوف ناچار از توجیه اعمال خود شد، به گفته‌های قبلی خود افزود: "...فقط در صورتی که در لحظه ی شورش بلشویک‌ها، شوراها بلشویک شده باشند..." اما این ترفند بسیار خامی است. فرمان مربوط به کودتای کرنسکی قرار بود ظرف سه یا چهار روز انتشار بیابد. از این رو مسأله نه بر سر شوراها آتی، که بر سر شوراهای موجود در اواخر اوت دور می‌زد. ضمناً برای آن که هیچ‌گونه سوءتفاهمی پیش نیاید، و بلشویک‌ها هم "پیش از لحظه ی مناسب" بیرون نیایند، بر سر توالی عملیات به ترتیب زیر موافقت شده بود: اول تمرکز سپاه سواره نظام در پتروگراد، بعد اعلام حکومت نظامی در پتروگراد، و سپس در مرحله ی سوم انتشار قوانین جدیدی که باید بلشویک‌ها را تحریک به شورش می‌کردند. در صورت جلسه‌های ستاد فرمان‌دهی این نقشه به وضوح نوشته شده بود. "برای آن که حکومت موقت بداند که دقیقاً در چه لحظه‌ای باید حوزه ی نظامی پتروگراد را تابع حکومت نظامی اعلام کند، و قوانین جدید را چه موقع انتشار دهد، لازم است که ژنرال کورنیلوف او را (ساوینکوف را) به وسیله ی تلگراف از زمان نزدیک شدن سپاه به پتروگراد دقیقاً مطلع نگاه دارد."

استانکویچ می گوید ژنرال های توطئه گر می دانستند "که ساوینکوف و کرنسکی ... برآن بودند که به کمک اعضای ستاد نوعی کودتا بکنند. منتها کمک اعضای ستاد باید تضمین می شد. آن ها شتاب زده پیرامون خواسته ها و شرایط توافق کردند..." استانکویچ که از یاران وفادار کرنسکی به شمار می رفت، احتیاط به خرج می دهد و می گوید که در ستاد فرمان دهی، کرنسکی را "سهوآ" با ساوینکوف "مرتبط" کردند، اما حال که ساوینکوف با دستورالعمل های دقیق و مشخص کرنسکی از راه رسیده بود، چگونه می شد حساب این دو تن را از یکدیگر جدا ساخت؟ کرنسکی خود می نویسد: "در روز بیست و پنجم اوت، ساوینکوف از ستاد فرمان دهی مراجعت کرد و به من گزارش داد که نیروهائی که قرار بود در اختیار حکومت موقت قرار بگیرند، طبق دستورالعمل اعزام می شوند." قرار براین بود که حکومت در عصر روز بیست و ششم قوانین مربوط به پشت جبهه را لازم الاجراء اعلام کند، و این کار پیش درآمدی باشد برای عملیات قاطع سپاه سواره نظام. همه چیز آماده بود- فقط مانده بود که تکمه را فشار دهند.

رویدادها، اسناد، شهادت اشخاص ذینفع، و سرانجام اعترافات شخص کرنسکی، یک سر گواهی می دهند که رئیس الوزرا، بدون اطلاع بخشی از حکومت خود، در قفای شوراهائی که او را به قدرت رسانده بودند، و پنهان از چشم حزبی که او خود را عضوش می دانست، با بلندپایه ترین ژنرال های ارتش تیبانی کرده بود تا به کمک نیروهای مسلح رژیم کشور را از ریشه دگرگون کند. در قاموس قوانین جنائی این گونه اعمال نام مشخصی دارند- دست کم در مواردی که عمل موفق از آب در نمی آید. تناقض موجود مابین ماهیت "دموکراتیک" سیاست کرنسکی و نقشه ی او برای نجات کشور به

ضرب شمشیر، فقط از دیدگاه های سطحی لاینحل به نظر می رسد. در حقیقت امر، طرح استفاده از سواره نظام قهراً از سیاست سازش کاری ناشی می شد. به هنگام توضیح قانون حاکم بر این امر می توان تا حد وسیعی نه تنها شخصیت کرنسکی که ویژگی های ملی روس را نیز به کنار نهاد. مسأله بر سر منطق عینی سازش کاری در شرایط انقلاب است.

فردریک ابرت، نماینده ی تام الاختیار خلق آلمان، او نیز هم سازش کار و هم دموکرات، نه تنها در قفای حزب خود زیر نظر ژنرال های هوهنزولرن عمل می کرد، بلکه از اوایل دسامبر ۱۹۱۸ خود در توطئه ای شریک شد که هدفش بازداشت اعضای عالی ترین سازمان شوراها و رساندن شخص ابرت به مسند ریاست جمهوری بود. تصادفی نیست که کرنسکی بعداً از ابرت به عنوان دولت مرد نمونه نام برد.

وقتی همه ی نقشه هایشان یعنی نقشه های کرنسکی و ساوینکوف و کورنیلوف نقش بر آب شد، کرنسکی که وظیفه ی دشوار محو آثار توطئه برعهده ی او افتاده بود، چنین گواهی داد: "پس از کنفرانس مسکو برای روشن شدن شد که سوءقصد بعدی بر ضد حکومت از جانب راست خواهد آمد، نه از جانب چپ." تردید نباید کرد که کرنسکی از ستاد فرمان دهی می ترسید، و از هم دلی بورژوازی با توطئه گران ارتش هم وا همه داشت، اما نکته این جاست که کرنسکی لازم دیده بود مبارزه با ستاد فرمان دهی را نه به وسیله ی سپاه سواره نظام، بلکه از طریق اجرای برنامه ی کورنیلوف به نام خود پیش ببرد. هم دست دوروی نخست وزیر صرفاً مجری مأموریتی عادی نبود؛ برای چنین مأموریتی یک تلگراف رمز از کاخ زمستانی به موخیلیف کفایت می کرد. خیر، او برای آشتی دادن کورنیلوف با کرنسکی وارد عمل شد،

یعنی برای سازگار کردن نقشه های آن دو تن، و برای حصول اطمینان از این که کودتا حتی المقدور در مسیر قانون بیفتد. مثل آن بود که کرنسکی به واسطه ی ساوینکوف گفته باشد: "دست به کار شوید، اما از حدود نقشه ی من تجاوز نکنید. بدین ترتیب خود را به خطر نمی افکنید و تقریباً به همه ی خواسته های خود خواهید رسید." ساوینکوف هم به سهم خود در لفافه اضافه کرده بود که: "پیش از موقع، از حدود نقشه ی کرنسکی تجاوز نکنید." چنین بود این معادله ی عجیب سه مجهولی. فقط بدین طریق می توان فهمید که چرا کرنسکی توسط ساوینکوف از ستاد فرمان دهی تقاضای یک سپاه سواره نظام کرده بود. توطئه گران به وسیله ی توطئه گر عالی مقامی مخاطب قرار گرفته بودند که در عین حفظ جنبه ی قانونی خود، بر آن بود که در رأس توطئه بایستند.

از میان دستوراتی که به ساوینکوف داده شده بودند، عملاً فقط یک دستور به تدبیری بر ضد توطئه گران راست گرا شباهت داشت: این دستور به کمیته ی مرکزی اتحادیه ی افسرها مربوط می شد، یعنی همان سازمانی که کنفرانس حزب کرنسکی در پتروگراد، خواستار انحلالش شده بود. اما حتی جمله بندی این دستور هم جالب توجه بود: "...تا سر حد امکان اتحادیه ی افسرها را منحل کنید." از این جالب تر آن که ساوینکوف نه تنها چنین امکانی را نیافت. بلکه به دنبالش هم نگشت. و بدین شکل این مسأله به عنوان مسأله ای بی موقع به سادگی در زمین دفن شد. این دستور صرفاً به این منظور صادر شده بود که عریضه در برابر اردوی چپ خالی نماند. معنای کلمات "تا سر حد امکان" آن بود که دستور نباید به اجراء درآید. و گویی

برای تأکید بر ماهیت زینتی این دستور، آن را در صدر دستورات گذاشته بودند.

کرنسکی به قصد تعدیل معنای مهلک این واقعیت که با وجود پیش بینی حمله ی راست، پایتخت را از هنگ های انقلابی خالی کرده و در همان حال از کورنیلوف درخواست کرده بود که برایش نیورهای "قابل اعتماد" بفرستد، بعداً مدعی شد که در فراخواندن سپاه سواره نظام به پتروگراد سه شرط مهم را رعایت کرده بود: او به شرطی با تبعیت حوزه ی نظامی پتروگراد از فرمان کورنیلوف موافقت کرده بود که پایتخت و حومه ی نزدیکش از آن حوزه جدا باشد، تا حکومت تماماً در چنگال ستاد فرمان دهی قرار نگیرد. زیرا در آن صورت، چنان که کرنسکی خود به دوستانش توضیح داده بود: "ما را درسته می بلعیدند." این شرط صرفاً نشان می دهد که کرنسکی در رویایی که برای استفاده از وجود ژنرال ها در نقشه ی شخصی خود در سر می پروراند، جز مغلظه های مذبوحانه حربه ی دیگری در دست نداشت. بی میلی کرنسکی را به زنده بلعیده شدن می توان بدون برهان باور کرد. دو شرط دیگر او هم در همین سطح بودند: کورنیلوف نباید "لشگر وحوش" را، که از کوه نشینان قفقازی تشکیل می شد، در سپاه اعزامی می گنجاند، و ژنرال کریموف را هم نباید به رهبری سپاه می گمارد. از حیث دفاع از مصالح دموکراسی، این شرط و شروط مثل آن بود که شتر را قورت دهی و پشه در گلویت گیر کند. اما از لحاظ استتار حمله به انقلاب، شرط های کرنسکی معنایی به مراتب عمیق تر داشتند. رو به رو کردن کارگران پتروگراد با کوه نشینان قفقازی، که در زبان روسی را نمی دانستند، از احتیاط به دور می بود؛ حتی تزار هم در زمان خود به چنین فکری نیفتاده بود! ساوینکوف هم به سهم خود به نحوی قانع کننده

به ستاد فرمان دهی توضیح داده بود که چرا به حکم منافع مشترک حکومت با ارتش، انتصاب کریموف، که کمیته ی اجرائی درباره ی او اطلاعات نسبتاً دقیقی در اختیار داشت، به صلاح نیست. ساوینکوف گفته بود: "اگر در پتروگراد اغتشاشاتی بروز نماید، درست نیست که ژنرال کریموف آن اغتشاشات را سرکوب کند. چون ممکن است افکار عمومی انگیزه هائی را به نام او نسبت دهند که در واقع راهنمای او نیستند..." سرانجام باید گفت که تقاضای عجیب رئیس حکومت از کورنیلوف، دایر بر خودداری فرمانده ی کل قوا از اعزام لشکر وحوش و انتصاب کریموف، نشان می دهد که او وقایع را پیش بینی می کرده و نه تنها از طرح کلی توطئه و واحدهای تشکیل دهنده ی سپاه تنبیهی اطلاع قبلی داشته، بلکه اشخاصی را که برای مقام های اجرائی توطئه در نظر گرفته شده بودند از پیش می شناخته است. از این رو محکومیت کرنسکی قطعی است.

به علاوه، قطع نظر از چون و چند نکات فرعی، بدیهی بود که سپاه سواره نظام کورنیلوف نمی توانست در امر دفاع از "دموکراسی" مفید واقع شود. برعکس، کرنسکی نمی توانست تردید داشته باشد که از میان همه ی واحدهای ارتش، این سپاه یقیناً قابل اعتمادترین حربه بر علیه انقلاب به شمار می رفت. درست است که بی فایده نمی بود اگر واحدی وفادار به کرنسکی، که خود را به ماورای راست و چپ ارتقاء داده بود، در پتروگراد مستقر می شد. اما چنان که سیر بعدی حوادث نشان داد، چنین نیرویی در هیچ جای طبیعت وجود نداشت. برای مبارزه با انقلاب هیچ کس یافت نمی شد جز افراد کورنیلوف، و کرنسکی دست به دامان همین افراد شد.

این تدارکات نظامی صرفاً مکمل تدارکات سیاسی بودند. مسیر کلی حکومت موقت در دوره ی کمتر از دو هفته ای که مابین کنفرانس مسکو و شوروش کورنیلوف سپری شد، به تنهائی ثابت می کند که کرنسکی برای مبارزه با راست آماده نمی شد. بلکه برای تشکیل جبهه ی واحدی با راست بر علیه مردم آماده می شد. در روز بیست و ششم اوت، حکومت دست به اقدام جسورانه ای زد و برای خشنودی ملاکان با صدور یک فرمان غیرمترقبه قیمت گندم را دو برابر ساخت و اعتراض کمیته ی اجرائی را به این سیاست ضدانقلابی نادیده گرفت. این اقدام نفرت انگیز، که به تقاضای عننی رودزیانکو به عمل آمده بود، کمابیش مثل آن بود که حکومت آگاهانه توده های گرسنه را تحریک کرده باشد. کرنسکی آشکارا می کوشید تا با رشوه ای کلان جناح راست افراطی کنفرانس مسکو را به سوی خود بکشد. او در آستانه ی هجوم سواره نظام به بقایای انقلاب فوریه، شتاب زده در گوش ملاکان فریاد کشیده بود: "من به شما تعلق دارم!"

شهادت کرنسکی در برابر کمیسیون تحقیقی که خود انتخاب کرد، شرم آور بود. گرچه رئیس حکومت به عنوان شاهد در برابر کمیسیون حاضر شده بود، به واقع احساس می کرد که سرکرده ی متهمان است، آن هم سرکرده ای که سر بزنگاه دستگیر شده باشد. مقامات مجرب قضائی، که مکانیرم حوادث را خوب درک می کردند، توضیحات رئیس حکومت را به ظاهر جدی گرفتند، اما سایر موجودات فانی -از جمله اعضای حزب کرنسکی- صریحاً از خود می پرسیدند که چگونه ممکن است سپاه سواره نظام هم به درد کودتا بخورد و هم برای پیش گیری از کودتا مفید واقع شود. حقیقت آن است که این "سوسیال رولوسیونر" در کشاندن آن نیرو به پایتخت، آن هم نیرویی که

برای خفه کردن پایتخت درست شده بود، اندکی بی دقتی به خرج داد. درست است که اهالی تروا هم در عصر باستان نیروی متخصصی را به درون شهر خود راه دادند، اما آنان دست کم از محتوای شکم آن اسب چوبی خبر نداشتند. و تازه یکی از مورخان کهن داستان شاعر را به پرسش گرفته است: به عقیده ی پوسانیوس، داستان هومر را فقط در صورتی می توان باور کرد که اهالی تروا را "افرادی ابله و تماماً بی بهره از عقل" بدانیم. راستی اگر این پیرمرد زنده بود، درباره ی شهادت کرنسکی چه می گفت؟

ترجمه: سعید باستانی

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، آبان ماه ۱۳۶۰

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۶۱۳۸